

فرهنگی که در تاریخ ۲۵۰۰ ساله خود، استبداد را بوده است انتظار برقرار شدن نظامی سیاسی اجتماعی، همانند نظام‌هایی که حاصل تغییر و تحولاتی است که از پانصد سال قبل توسط اصلاح‌گران شروع شده را داشت. کارهای اجتماعی نه خلق الساعه است و نه انفرادی که بتوان آن را به صورت منفک و مجزا در نظر گرفته و مورد بررسی قرار داد. برخورد تحلیلی با رفتار اجتماعی بیانگر این نکته است که عمل اجتماعی، عمل ساخت یافته‌ای است که در یک نظام روابط متقابل شکل می‌گیرد (۱) آیا تا این تفکر در جامعه‌ای وجود داشته باشد که مردان بزرگ را هنگام موفقیت تا آنجا تقدس بخشند که زمام کلیه امور را به او بسپارند بدون این که هیچ حق نظارت یا نقدی برای خود قائل شده و غرق بی‌خیالی و بی‌تفاوتی نسبت به مسایل اجتماعی کشور شوند و فقط در شرایطی که مطمئن باشند کوچکترین خطری امنیت شان را تهدید نمی‌کند به صحنه بیایند. آیا نخبگان می‌توانند در بستر چنین تفکری موفق باشند؟ یا در بستر تفکری که

عادت دارد تمام نارسایی‌های اجتماعی را در استبداد و استبداد را نیز در خودخواهی‌های فردی و خودپسندی و بی‌تقوایی و قدرت‌طلبی افراد خلاصه کند. یعنی یک پدیده اجتماعی که تولد و مرگش با دیگر پدیده‌های اجتماعی و رفتار اجتماعی و فرهنگ گذشته پیوند دارد را در یک امر اخلاقی و فردی خلاصه کند و این در واقع از نظر علمی تحلیلی ناروا و به زبان دیگر توجیهی غلط است (۲) با وجود چنین تفکری هر حرکت اصلاحی به استبداد ختم شده یا در استبداد ذوب شده است.

از دیدگاه نویسنده کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی در دو سده اخیر برخی از نخبگان سیاسی ایران می‌خواسته‌اند در ساخت و یافت جامعه‌ای که بر صدر آن قرار گرفته‌اند اصلاحاتی بکنند و تغییراتی دهند گرچه اینان در وجدان تاریخی توفیق‌هایی به دست آوردند و نامشان به نیکی بر صفحه روزگار برجاماند اما خود، قربانی خواست‌ها و بستر

## نقد کتاب تحلیلی بر جوامع نخبه‌کشی



مطالعه تاریخ نه چندان دور ایران و عوامل موثر بر سیر تحولات اجتماعی، ما را متوجه وقایع تکراری و مشابه بسیاری در طول دو سده سال گذشته می‌کند. از جمله این وقایع مشابه، حرکت‌های اصلاح‌گرایانه‌ای بوده است که هر یک مدت کوتاهی دوام داشته و به دلایلی مشابه به سرنوشته‌ی مشابه گرفتار آمده‌اند. اصلاحاتی که توسط نخبگان اصلاح در هر یک از برهه‌های زمانی مخصوص به خود انجام می‌گرفته است به دلیل اینکه در زمان خویش به وقوع نپیوسته‌اند (به تعبیر ویکتور هوگو، هیچ چیز به اندازه عقیده‌ای که زمانش فرار رسیده باشد نیرومند نیست) و بستر فرهنگی اجتماعی مناسب برای آنها فراهم نبوده است ناموفق بوده و پس از مدتی اصلاح‌گر نیز قربانی بافت اجتماعی و روابط بین این بافت و تک‌تک اعضای عامل این روابط شده است. هر چند در اوایل ممکن است تا مدت کوتاهی از حمایت و همراهی مردم برخوردار بوده باشند اما پس از مدتی احساسات متعصبانه مذهبی و فرهنگ قبیله‌ای و عاطفه ایرانی اجازه فرصت‌طلبی را به

جاه‌طلبی و دسیسه‌های بیگانگان می‌دهد تا با تحریک همان احساسات و عواطف، جامعه را از همراهی اصلاح‌گران باز داشته و زمینه انفعال مردم را فراهم کنند تا در نهایت نخبگان تنها بمانند. آقای علی‌رضا قلی در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی به تحلیل این مسأله پرداخته است که: آیا تغییر و اصلاح در ساخت و یافت جوامع به دست نخبگان و از بالا انجام می‌شود یا بر اثر تحول در زمینه و بستر اجتماعی و از پایین؟ این مقاله شرح و تحلیلی کوتاه بر این کتاب، به دلیل واقعیت‌هایی که در آن بیان شده می‌باشد.

شاید کسانی که یاد گرفته‌اند در نارسایی و نافرجامی حرکت‌های اصلاحی، خود و ساختار اجتماعی جامعه خود را تبرئه کنند و تمام گناهان را به گردن فرد اصلاح‌گر یا استبداد و استعمار بیندازند، بهتر باشد کمی هم با تامل به گذشته تاریخی خود بنگرند و این که آیا می‌توان از

نامساعد اجتماعی شدند. نمونه بارز آن امیرکبیر و قائم مقام فراهانی و مصدق بودند. این سه تن نه در خواست و اراده تنها بودند و نه در نتیجه ای که عایدشان شد.

گرچه پیدایش و زایش همان نخبگان نیز از ساز و کارهای اجتماعی خاصی شکل می گیرد و (مردان بزرگ قابله آنچه روح زمان بدان آریستن است هستند) اما عدم موفقیت آنان نشان از آن دارد که این قابله ها یا در تشخیص زمان تولد نوزاد دچار اشتباه شده اند یا به صورت اتفاقی ظهور کرده اند و بر اثر فاصله بسیار زیاد بین تفکر و درک آنان با توده نتوانسته اند توده را پشت سر خود داشته باشند.

کتاب جامعه شناسی نخبه کشی می گوید: جامعه ایرانی در حالت عادی (در زمان قاجار) امثال سالارها و اصف الدوله و میرزا آقاخان را تولید می کرد و لگر استثنائاً و اشتباهاً اشخاصی مثل قائم مقام و امیرکبیر پا به عرصه فعالیت می گذاشتند این

فرهنگ به سرعت رفع اشتباه می کرد و در فاصله یکی دو سال این بزرگان را می کشت (۲)

اما همان طور که عنوان شد در مسأله عدم کارایی اصلاحات، اشتباه خود اصلاح گر در تشخیص زمان نیز دخیل است، گرچه نخبگان ما همه انسان های شرافتمند و وطن پرست بوده اند اما گویی از دریچه ای بسته فقط خود و اطرافیان و روشن فکران دور و بر خود را دیده اند و به فرهنگ جاری در بطن جامعه که منجر به رفتار اجتماعی خاصی می شود بی توجه بوده اند. غافل از این که استبداد و استعماری که این نخبگان برای ریشه کنی کردن آن سینه سپر کرده اند هر دو بر اثر روابط متقابل اجتماعی و ضعف فرهنگی و عناصری از آن به وجود آمده و تاریخی که عناصر و اجزای نظام اجتماعی ما اقدام به رفع و طرد عناصر استبداد پذیر و استعمار پذیر نکند این دو پدیده در لباس ها و شکل های مختلف حیات اجتماعی ملی ما تهدید می کنند همچنان که تاریخ گذشته گواهی می دهد هر بار که تنها با ظاهر این دو پدیده برخورد شده چون بستر زایش آن وجود داشته دوباره هر دو

پدیدار شده اند. زمانی می توان با این مسأله به طور جدی برخورد کرد که ریشه های اصلی آن را در بستر تولیدش یافت و از بن خشک کرد. با این دید می توان مشکلات جوامع را بهتر و عمیق تر دید و ریشه های کهن آنها و عناصری را که در حیات آنها به صورت فعال شرکت می کنند از هم باز شناخت (۲)

اما این واقعیت را نمی شود انکار کرد که نخبگان اصلاح گر نه فقط در وجدان تاریخی توفیق هایی به دست آوردند بلکه رشد فرهنگ اجتماعی سیاسی را سرعت بخشیدند و تغییر و

از دیدگاه نویسنده کتاب جامعه شناسی نخبه کشی "در دو سده اخیر برخی از نخبگان سیاسی ایران می خواسته اند در ساخت و یافت جامعه ای که بر صدر آن قرار گرفته اند اصلاحاتی بکنند و تغییراتی دهند گرچه اینان در وجدان تاریخی توفیق هایی به دست آوردند و نامشان به نیکی بر صفحه روزگار برجای ماند اما خود قربانی خواست ها و بستر نامساعد اجتماعی شدند"

تحولاتی را که می بایست در شرایط عادی در زمانی طولانی صورت پذیرد جلوتر انداختند. در کتاب جامعه شناسی نخبه کشی آمده است: می گویند قائم مقام را توطئه گران دربار قاجار و محمدشاه به کمک ایادی بیگانه کشتند و امیرکبیر را به همین شکل به روزگار ناصرالدین شاه نسبت می دهند و مصدق نیز چهل سال تبعید و زندان را مدیون سازمان سیا و پهلوئی است اما اینها علت فریب هستند باید به دنبال عللی گشت که اگر نبودند نظامی پرداخته نمی شد که بر آن اصلاح گران توفیقی به پیشبرد مقاصد خود نیابند آن علت ها عللی بودند که استبداد را دامن زدند و مانع جدی توزیع قدرت بودند و هم جلوی انباشت ثروت در امری گرفتند و هم انباشت علم را

در رابطه با تاثیر متقابل فرهنگ جامعه بر شکل دین به سیاست جاری و بالعکس می توان یک مثال ملموس زد و آن این که وقتی مسوولانی که مستقیماً به پیش مردم روی کار می آیند یا بهتر بگوییم بستر تولید آن مسوولان فراهم بوده است، جلوگیری از تولد فرزند را گناه می دانند و

داشتن فرزندان زیاد را توصیه می کنند و مردم هم بی چون و چرایی پذیرند. این امر سال ها بعد لنبره جوان های بیکار و بی آینده را باعث می شود که سرمایه محدود کشور جوابگوی نیازهای آنان نیست و در آن صورت فقر و ناامنی و ناهنجاری های روانی و اخلاقی آن جامعه را تهدید می کند. این فرهنگ ها و این جوامع نمی توانند انتظار داشته باشند چون جوامعی زندگی کنند که زمامدارانش برای جلوگیری از انقراض نسل! به ازای فرزنددار شدن مردمشان جایزه می دهند. نتیجه اینکه، باعث عقب ماندگی و فقر اقتصادی جوامع تنها دولت مردان و

بیگانگان نیستند بلکه نارسایی و ضعف فرهنگی جوامع نیز دخیل است و این فرهنگ توده است که مولد سیاستمدارانی می شود که آنها هم متقابلاً با توجه به ظرفیت جامعه و این که از فرهنگ مترقی متولد شده باشند یا فرهنگ ایستا، در رشد فرهنگی آن جامعه یا عقب نگهداشتن آن نقش دارند.

آری (زنده کشی و مرده پرستی) وقتی در جوامعی سنت می شود که بزرگان آنها به اشتباه یا بر اثر جهش فکری نسبت به مردم زمان خویش، سال ها زودتر از زمان خود زاده شدند و ظرف فرهنگ جاری موجود گنجایش آنها را نداشته و جامعه یا آنها را نشناخته یا بی خبر بوده یا بی تفاوت و یا از روی ترس سندنابودیشان را امضا کرده و سپس بعد از گذشت سال ها که رشد اجتماعی به حدی می رسد که تازه پذیرایی اندیشه های بزرگان چند دهه یا چند سده خود می شوند آن نخبگان پرستیده شده و رستم آن جامعه همیشه بعد از کشتن سهراب خویش می گردید.

بی نوشتار:

- ۱- کتاب جامعه شناسی نخبه کشی، چاپ مقدم، صفحه ۲۲. تألیف علی رضا قلی
- ۲- همان کتاب، صفحه ۲۴
- ۳- همان کتاب، صفحه ۱۶۰
- ۴- همان کتاب، صفحه ۲۷